

## حداقل دستمزد در هزارتوی سرمایه‌داری

باز هم با سال جدید بحث‌ها در مورد تعیین حداقل دستمزد بالا گرفت. در یک سو سرمایه‌دارانی قرار دارند که تأمین سودشان در گرو استثمار بیش‌تر کارگران است؛ استثماری که خود به‌واسطه‌ی پرداخت دستمزد در نگاه اول بر کارگران پوشیده است. در سوی دیگر اما کارگرانی قرار دارند که برای تأمین معاش خود و سهم‌بری بیش‌تر باید با تمام توان به این سرمایه‌داران فشار آورند. این کشمکش بسته به آن که هر طرف آن چه توانی داشته باشند هر بار می‌تواند به سود یک طرف تمام شود. اگر سرمایه‌داران توانسته باشند طبقه‌ی کارگر را به لحاظ فکری-سازمانی سرکوب کنند آن‌گاه به سادگی حداقل دستمزد را با امتیازهای ناچیز تعیین می‌کنند و اگر طبقه‌ی کارگر بتواند با سازماندهی<sup>۱</sup> حرف خود را یک کاسه کند می‌تواند با فشار بیش‌تر سهم بالاتری دریافت کند. در صورتی هم که توان هیچ‌یک از دو طرف به طرف دیگر نرسد آن‌گاه توافقی ناپایدار شکل می‌گیرد تا زمانی یکی از آن دو سمت بر دیگری فائق آید. امسال نیز فرآیند تعیین حداقل دستمزد همین روند را طی کرد. سرمایه‌دارانی که همواره دو قورت و نیم‌شان باقی‌ست باز هم با ژستی طلب‌کارانه و تأکید بر این که پرداخت بیش‌تر به کارگران کمرشکن است افزایش دستمزد حدود ۲۰ درصدی را تصویب کردند. افزایش دستمزدی که شکاف بین سبد معیشت کارگران و دستمزد دریافتی‌شان را بیش از پیش می‌کند. اما چرا بحث دستمزد آن قدر مهم است و هیچ‌گاه سرمایه‌داران حاضر نیستند حتی یک قدم از آن کوتاه بیایند؟ برای فهم این موضوع نیاز است که کمی مناسبات اقتصادی جاری در جامعه را بشکافیم تا بتوان فهمید که دستمزد چیست و چه کارکردی برای سرمایه‌داران و کارگران دارد. در ادامه باید به این سوال هم پاسخ بدهیم که راه حل پاسخ‌گویی به شرایط اسفناکی که طبقه‌ی کارگران و

زحمت‌کشان جامعه در آن به سر می‌برند چیست؟ آیا صرفاً چانه‌زنی بیش‌تر یا پرتوان‌تر موضوع را حل می‌کند یا نیاز به اقدامی ریشه‌ای‌تر است؟

## چرخ جامعه چگونه می‌چرخد؟

از زمانی که انسان‌ها به‌عنوان شکارچی-گردآورنده زیست می‌کردند و غذای خود را با شکار حیوانات و گردآوری گیاهان و دانه‌های وحشی تأمین می‌کردند تا الان چندین هزار سال همراه با تغییر و تحول‌های بنیادین گذشته است. آن چه میان گذشتگان و ما، به‌عنوان انسان امروزی که در شهرها و در قالب اجتماعات بزرگ با تقسیم کار پیشرفته، و نیاکان‌مان تفاوت ایجاد می‌کند **چگونگی کار و تولید** است؛ کاری که از ساخت ابتدایی‌ترین ابزار شروع و به ساخت پیچیده‌ترین‌شان در امروز منتهی شده است. انسانی که یک روز از سنگ و چوب اطراف خود ابزار می‌ساخت تا بتواند به کمک آن‌ها در برابر دشمنان طبیعی مانند حیوانات وحشی از خود دفاع کند و با همین ابزار دست به شکار و تأمین غذا بزند امروز در فکر تسخیر فضا و سیارات دیگر است. اما چه می‌شود که پس از این همه تغییر و تحول اوضاع اقتصادی، طبقه‌ای در جامعه که مولد اصلی همان کار است به این وضع می‌افتد؟

انسان طی مجموعه‌ای از حوادث، نیازها و اتفاقات توانست حیوانات و گیاهان را اهلی کند و از شکار و گردآوری به پرورش گیاهان و حیوانات برسد. این تغییر باعث شد تا انسان که یک‌جانشین نبود و همواره در جست‌وجوی غذایش از این سو به آن سو می‌رفت در دسته‌های پرجمعیت‌تر اجتماعی را شکل دهد مشابه روستای امروزی‌مان که این اجتماعات را به نام کمون اولیه می‌شناسند. پس از شکل‌گیری این اجتماعات نیازهای جدید به وجود آمد که لزوم تقسیم کار بین افراد را به وجود آورد. اگر تا پیش از این یک دسته‌ی چندنفره با شکار یک حیوان و جمع‌آوری مقداری میوه و دانه چند روزی غذا می‌خوردند حالا می‌بایست برای تأمین همان غذا در کنار زمین کشاورزی‌شان سکنی گزینند و محلی را برای نگهداری از حیواناتی که از شیر، گوشت و پوست‌شان استفاده

می‌کردند بسازند. به همین دلیل نیاز بود که ابزارآلات تخصصی‌تری در تعداد بیش‌تری ساخته شود. به‌علاوه انسان دیگر نمی‌توانست با تغییر آب و هوا محل زندگی خود را تغییر دهد و به همین دلیل نیاز به پوشاک بیش‌تر از گذشته شد. همین می‌شود که عده‌ای در آن اجتماع به کار آهنگری، نجاری و تهیه لباس پرداختند و حاصل کارشان را در اختیار کسانی گذاشتند که تأمین غذا را برعهده گرفته بودند. با پیشرفت ابزارآلات و افزایش تولید و جمعیت این جوامع و اضافه تولیدشان نسبت به مصرف داخلی‌شان بود که آرام آرام بین هر کدام از این جوامع مبادلاتی صورت می‌گرفت. این مبادله در آن زمان حتی بیش از آن که بر نیاز صرف مبتنی باشد بر محصولات تجملاتی متکی بود. هم‌چنین وقوع بلایای طبیعی مانند خشک‌سالی، که محصولات را از بین می‌برد، و به‌علاوه‌ی رشد ناهم‌سان اجتماعات نزدیک به هم بود که باعث می‌شد جنگ و درگیری بین‌شان صورت پذیرد. طرف بازنده‌ی این جنگ به بردگی گرفته می‌شد و دیگر مانند گذشته ذیل اجتماعی که به آن تعلق داشت کار نمی‌کرد. در این شرایط حاصل کار آن برده، در ازای مکانی برای خوابیدن و غذایی برای خوردن، در اختیار سمت پیروز قرار می‌گرفت. امتداد این مسیر باعث شد تا جامعه به ساختار برده‌دارانه تغییر یابد. در این جامعه عده‌ای برده‌دار اداره‌ی جامعه را هم برعهده داشتند و کار برده‌ها، را مبتنی بر زور تصاحب می‌کردند. کاخ‌ها و قصرهای باقی‌مانده از آن دوران همگی نشانه‌های کار همان برده‌هاست که از ایشان حتی نامی هم نمانده است. برده‌داری که خود حاصل تکوین نظم پیشین بود با رسیدن به نقطه‌ای که فقط بحران و جنگ می‌آفرید بالضروره جای خود را به نظمی داد که جامعه را به جای تقسیم‌بندی برده‌دار و برده به زمین‌دار (فئودال) و رعیت تقسیم می‌کرد. در این نظم هم تولید جامعه در زمین‌های بزرگ و توسط رعیت‌هایی صورت می‌گرفت که از خود چیزی نداشتند و جز غذایی بخور و نمیر نمی‌توانستند برای خودشان چیزی تأمین کنند. شیوه‌ی تولید فئودالی هم پس از گذشت چند قرن و در پی رونق تجارت و شکل‌گیری جنبش‌هایی که از این سیستم شکایت داشتند جای خود را به سرمایه‌داری داد. سرمایه‌داری که در انقلاب سیاسی اصلی‌اش، یعنی انقلاب کبیر فرانسه، شعار آزادی، برابری و برادری داد کم‌کم از انگلستان و فرانسه به تمامی نقاط زمین گسترش یافت. همان‌طور که در نظام‌های پیشین این کار بود که جامعه را جلو می‌برد در سرمایه‌داری نیز این کار انسانی‌ست که جامعه را به حرکت در می‌آورد. اما برخلاف نظام‌های

پیشین در سرمایه‌داری سامان اجتماعی کار گونه‌ای متفاوت به خود گرفت. حال بیایید ببینیم در نظم سرمایه‌داری که ما اکنون در آن زیست می‌کنیم مواجهه با کار و یا تصاحب کار دیگری چگونه است؟ آیا الآن هم کار انسانی توسط انسان دیگر تصاحب می‌شود؟ اگر بله، چگونه؟

## جایگاه و نقش کار در سرمایه‌داری

در شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه، ابزارآلات تولید و منابع در اختیار سرمایه‌داران است و همین خشت اولی‌ست که انسان اجتماعی شده را از تأمین نیازش دور نگه می‌دارد. انسانی که پیش‌تر در دسته‌های چند نفره یا دور هم جمع شدن چند خانواده می‌توانست روزگار بگذراند حالا و با تقسیم کار بیش‌تر چاره‌ای ندارد جز این که نیازهای خود را از جامعه‌ی بزرگ‌تری تأمین کند. اگر پیش‌تر می‌شد یا یک باغ و باغچه و تقسیم کار درون یک خانواده زندگی کرد حالا پوشاک توسط یک عده، مواد غذایی توسط عده‌ای دیگر، مسکن توسط گروهی دیگر و به همین ترتیب هر نیاز توسط گروهی تأمین می‌شود. به این ترتیب **بازاری** شکل می‌گیرد که حاصل کار آدم‌های مختلف یک‌سره به آن جا می‌رود و در ازای پول به کسانی که آن را می‌خواهند و برایش پول کافی هم دارند داده می‌شود. در نظم سرمایه‌داری هر کسی با خود کالایی به بازار می‌آورد تا بدین وسیله بتواند نیازهایش را تأمین کند. به‌عنوان مثال صاحب ماشین‌آلات صنعتی، ماشین‌آلاتش را به کسی عرضه می‌کند که به آن نیاز دارد و ارزش مبادله‌ی کالایش را از او می‌گیرد. صاحب کارخانه‌ی بستنی و نوشابه با فروش محصولاتشان به مغازه‌ها و فروشگاه‌ها ارزش مبادله‌ی محصولات خود را به دست می‌آورد. اما در این میان کارگر چه چیزی برای عرضه در این بازار دارد؟ آیا او هم مانند سرمایه‌داران کالایی در اختیار دارد که با فروش آن بتواند نیازهایش را تأمین کند؟ خیر! کارگر تنها و تنها **کالای نیروی کار**ش را دارد که بتواند با فروش آن، به بخشی از نیازهای خود پاسخ دهد.

سرمایه‌داری با جدا کردن رعیت از زمین به او "آزادی" داد تا دیگر مجبور نباشد نیروی کارش را به یک ارباب خاص که صاحب آن زمین است بدهد. اما از طرف دیگر، او را مجبور کرد تا برای زنده ماندنش به هر حال نیروی

کارش را به یکی از سرمایه‌داران بفروشد. این اجبار در جوامع سرمایه‌دارانه از دیدگان پنهان می‌شود. اگر رعیت آزادشده‌ی دیروز و کارگر امروز از فروش نیروی کارش امتناع کند ناچار است بمیرد چرا که از طرفی نه منابع و ابزاری دارد که نیازهای اولیه‌اش را تأمین کند و نه پولی که آن را به بازار ببرد و در ازای کالاهایی که نیازش را تأمین می‌کنند بپردازد و آن‌ها را دریافت کند. شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه بر این مبنا است که می‌چرخد و در هر چرخه‌اش سرمایه‌داران سرمایه‌ی بیش‌تری را در اختیار می‌گیرند. تفاوت نظام سرمایه‌داری با نظام‌های پیشین‌اش دقیقاً در همین قسمت است که خود را نشان می‌دهد. اگر برده متعلق به برده‌دار بود و اگر رعیت وابسته و متعلق به زمینی بود که فئودالی صاحب آن بود، کارگر متعلق به سرمایه‌دار نیست اما مجبور است که نیروی کارش را به او بفروشد، چرا که در غیر این صورت نمی‌تواند زندگی کند. حال بیابید ببینیم نظم سرمایه‌دارانه به چه صورتی کار می‌کند؟

کوچک‌ترین واحد سازنده‌ی نظم سرمایه کالاست. کالا محصول نیروی کار انسانی است و واجد ارزش مصرفی و ارزش مبادله. ارزش مصرفی یعنی فایده و سودمندی کالا برای طرف خریدار آن و ارزش مبادله یعنی ارزش ساعت کاری که برای تولید آن کالا صرف شده است و در هنگام مبادله برای آن کالای خاص پرداخته خواهد شد که حالا در اکثر موارد شکل پولی به خود گرفته است. برای آن که توضیحاتمان شفاف‌تر شود بیابید مثالی را از نظر بگذرانیم. فرض کنید نفر الف ۳ عدد داس درست کرده و نفر ب هم ۱۰۰ کیلو گندم کشت و برداشت کرده است. نفر الف برای تولید هر عدد داس ۱۰ ساعت زمان صرف کرده و نفر ب برای تولید هر ۱۰ کیلو گندم مجموعاً ۱ ساعت زمان گذاشته است. در این حالت و وقتی نفر الف برای تأمین غذا به گندم و نفر ب برای برداشت محصول به داس نیاز دارند و هر کدام نمی‌توانند یا برایشان نمی‌صرفد که خود به تولید گندم و داس مبادرت ورزند آن دو وارد مبادله‌ای با هم می‌شوند و با توجه به این که هر کدام مجموعاً ۱۰ ساعت برای تولید ۳ عدد داس و ۱۰۰ کیلوگرم گندم صرف کرده‌اند حاضرند تا این مقدار از کالاهایشان را با هم مبادله کنند. حال اما ممکن است این سؤال مطرح شود که هر نفر چگونه می‌تواند تشخیص دهد که نفر مقابلش چقدر کار صرف کرده است تا کالای

نهایی را تولید کند؟ بیایید تصویرمان را کمی کلان‌تر کنیم. فرض کنید که از این مبادلات به تعداد بی‌شماری در جامعه انجام شود. به گونه‌ای که هزاران نفر هستند که گندم تولید می‌کنند و از طرف دیگر ده‌ها نفر نیز هستند که به تولید داس می‌پردازند. حال در پی مبادلات فراوان این گروه‌ها با هم و بر مبنای میانگینی که از نیروی کار لازم برای هر کدام از آن کالاها وجود دارد مقدار ساعتی برای تولید آن کالا لحاظ می‌شود. به عنوان مثال برای تولید هر ۱۰ کیلو گندم ۱ ساعت. در این صورت در مبادله‌ی هر دو نفر به صورت معمول این ۱ ساعت برای هر ۱۰ کیلو لحاظ می‌شود. در این صورت اگر فروشنده‌ای بیش از ۱ ساعت برای ۱۰ کیلو گندمش طلب کند و یا خریداری کمتر از ۱ ساعت برای ۱۰ کیلو بخواهد بپردازد عملاً معامله‌ای شکل نخواهد گرفت مگر در موارد استثنایی که یک طرف به طریقی مجبور باشد. در ادامه‌ی همین روند پول بیان‌گر ارزش موجود در هر کالا می‌شود.<sup>۱</sup> به این ترتیب دیگر در معامله هر نفر کالایش را در ازای مقدار مشخصی پول واگذار می‌کند و در صورت نیاز با خرج پول خود کالای مورد نیازش را می‌خرد. سیستم سرمایه‌داری اما علاوه بر همه‌ی محصولات که ساخته‌ی دست انسان است، نیروی کار انسانی را نیز تبدیل به کالا کرده است. به این ترتیب مشابه با مبادله‌ی یک کیلوگرم سیب با مبلغ مشخصی پول، کارگر ما که در دستانش چیزی جز نیروی کار خود ندارد، آن را در ازای مبلغ مشخصی پول به سرمایه‌دار واگذار می‌کند و سرمایه‌دار هم بنا به صلاح‌دید و نفع فردی خویش از نیروی کار او استفاده می‌کند. به عنوان مثال نیروی کار او را در تولید یک محصول به کار می‌گیرد و یا در خدماتی چون رانندگی، نظافت و غیره. حال سؤالی مطرح می‌شود. چه چیز مقدار پول پرداختی به کارگران را تعیین می‌کند؟ پاسخ مشابه با مثال گذشته است اما نیاز به کمی توضیح بیشتر دارد. کارگر پس از آن که نیروی کار خود را جهت انجام کاری که سرمایه‌دار به او سپرده است صرف کرد خسته می‌شود و نیرویش تمام می‌شود. پس از کار زمانی به استراحت خواهد پرداخت و باید با تجدید قوا به روز کاری بعدی برود. در این روند کارگر ما چیزهایی نیاز دارد

---

<sup>۱</sup> برای توضیح دقیق این روند به کتاب مفید عملکرد سیستم سرمایه‌داری نوشته‌ی پی‌یر ژاله و کتاب مبانی اقتصاد سیاسی نوشته‌ی پ. نیکی تین مراجعه نمایید.

مانند مسکنی که در آن استراحت کند، غذایی که آن را بخورد، لباسی که بپوشد و مواردی مشابه.<sup>۲</sup> در صورتی که هر کدام از این نیازها تأمین نشود روند تجدید قوا یا همان بازتولید نیروی کار با خلل مواجه خواهد شد. این اما به آن معنا نیست که سرمایه‌دار داوطلبانه حاضر باشد که دستمزد کارگر مربوطه را افزایش دهد. چرا؟ خواهیم فهمید. بیایید فرض کنیم که سرمایه‌دار ما می‌خواهد تعدادی کلاه تولید کند. برای تولید این کلاه‌ها نیاز دارد تا از سرمایه‌داری دیگری پارچه و پشم و نخ بخرد. از سرمایه‌دار صاحب ماشین‌آلات باید ماشین‌های تسهیل‌کننده‌ی تولیدش را بگیرد و باید زمینی را نیز اجاره کند یا بخرد تا کارگاهش را در آن تأسیس کند. به علاوه سرمایه‌دار ما باید هزینه‌ی مصرف آب و برق و گاز و تمامی موارد این‌چنینی را نیز بپردازد. مجموع این موارد می‌شود سرمایه‌ی ثابتی که سرمایه‌دار باید برای آن هزینه کند و مقدار ارزش مصرفی متحقق شده‌ی آن با ارزش مبادله‌اش برابر است. بیایید به زبان قبلی‌مان برگردیم و ارزش چیزها را با مجموع ساعت کاری که برای تولید آن‌ها نیاز بوده بسنجیم. با این حساب مثلاً مجموع پارچه و پشم و نخ برای تولید ۱۰۰۰ عدد کلاه را فرض کنیم که می‌شود ۵۰۰ ساعت کار اجتماعاً لازم. موجد مکان مورد نظر مبلغی معادل با ۲۰۰ ساعت کار اجتماعاً لازم را دریافت می‌کند و فروشنده‌ی ماشین مورد نیاز هم مبلغی معادل ۷۰۰ ساعت کار اجتماعاً لازم را دریافت خواهد کرد.<sup>۳</sup> باقی موارد مانند آب، برق و غیره نیز ۱۰۰ ساعت هزینه برمی‌دارد. تا این جای ماجرا برای تولید ۱۰۰۰ عدد کلاً ۱۰۰+۷۰۰+۵۰۰+۲۰۰ ساعت کار اجتماعاً لازم انجام شده که مبلغ معادل آن را سرمایه‌دار ما به صاحبان آن منابع یا کالاها پرداخت کرده است. حال اما سرمایه‌دار ما برای به گردش در آوردن این روند تولید و انجام امور تولید نیازمند کارگرانی هم هست. به‌عنوان مثال این کارگاه برای تولید مقدار یاد شده از کالاها باید ۱۰ نفر را استخدام کند که هر نفر با فرض دل‌رحم بودن سرمایه‌دار فرضی‌مان در ماه ۲۲ روز و هر روز ۸ ساعت کار خواهد کرد. حال با ضرب این اعداد در هم به این نتیجه خواهیم رسید که مجموع این کارگران در ماه ۱۷۶۰ ساعت کار خواهند

---

<sup>۲</sup> باید در نظر داشت که این موارد در جامعه به صورت تاریخی تعیین می‌شوند. مثلاً ممکن است در یک جامعه سفر به عنوان جزئی ضروری از این فرآیند تجدید قوا یا همان بازتولید نیروی کار به حساب آید. لازم به ذکر است که این موارد در هر جامعه حاصل مبارزه‌ی طبقاتی‌ست.

<sup>۳</sup> برای ساده‌سازی در نظر بگیرید که هر ماشین فقط می‌تواند ۱۰۰۰ کلاه مورد نظر ما را تولید کند و بعد از تولید این مقدار کالا به کل از رده خارج می‌شود. به بیان دیگر ارزش موجود در ماشین در ۱۰۰۰ کالای مورد نظر ما سرشکن خواهد شد.

کرد. و این یعنی علاوه بر ۱۵۰۰ ساعت پیشین حالا ۱۷۶۰ ساعت دیگر نیز صرف شده است که در مجموع می‌شود ۳۲۶۰ ساعت و یعنی برای تولید هر کلاه چیزی حدود ۳ ساعت و ربع زمان مصرف شده است. در قسمت پیشین متوجه شدیم که طبق قانون مبادله‌ی برابرها سرمایه‌دار ما مبلغی معادل ۱۵۰۰ ساعت کار اجتماعی را به صاحبان کالای مورد نظرش داده که این ۱۵۰۰ ساعت عیناً در ساعات مورد نیاز برای تولید کالایش لحاظ شده است.<sup>۴</sup> حال اگر دستمزدی که به کارگران می‌پردازد هم مبلغی معادل ۱۷۶۰ ساعت باشد که عملاً سودی نخواهد کرد پس ریشه سود سرمایه‌دار در کجاست؟

ریشه‌ی سود دقیقاً در همان کار کارگران و دستمزد پرداختی به ایشان است. پیش‌تر گفتیم که ارزش مبادله‌ی یک کالا هزینه‌ی تولید و یا بازتولیدش است. اما در خصوص نیروی کار موضوع متفاوت است. ارزش مبادله‌ی نیروی کار می‌شود مجموع چیزهایی که نیروی کار برای بازتولید خود به آن‌ها نیاز دارد. به عنوان مثال فرض کنید مجموع مواردی که کارگران می‌توانند با آن یک ماه روزگار بگذارند چیزی حدود ۱۲۰ ساعت کار اجتماعاً لازم برآورد شده است. این یعنی هر کارگر ارزش مبادله‌ای برابر ۱۲۰ ساعت دارد اما ارزش مصرفی آن که نیروی کارش برای سرمایه‌دار است حدود ۱۷۶ ساعت در ماه می‌شود. این اختلاف ۵۶ ساعته می‌شود منشأ اصلی نرخ سود. یعنی در حقیقت سود سرمایه‌دار حاصل استثمار کارگران است که امکان تحقق پیدا کردن می‌یابد.

در این میان مواردی مانند افزایش سطح تکنولوژی و موقعیت انحصاری در بازار نیز نقش بازی می‌کنند اما همگی شان بعد از مدتی به‌عنوان یک چیز عام که دیگران نیز امکان دسترسی به آن را دارند تبدیل می‌شوند. به همین دلیل نمی‌توان آن‌ها را مشابه استثمار نیروی کار منبعی اصلی برای سود سرمایه‌داران دانست. اما دستمزد در این میان چه نقشی را بازی می‌کند؟ دستمزد دقیقاً پوشاننده‌ی استثمار است. کارگر با قرار گرفتن در مبادله‌ای که نیروی کارش را می‌فروشد از این درک دورتر می‌شود. همه گمان می‌کنند که در این روند سود سرمایه‌دار

---

<sup>۴</sup> دقت کنید که مسئله ارزان خریدن ماشین آلات و یا گران فروختن کالا نمی‌تواند یک منبع اصلی و عمومی برای سود باشد. چرا که اگر همه‌ی سرمایه‌داران کالاهایشان را گران بفروشند این یعنی از طرفی دیگر خودشان هم کالاهایی را گران خواهند خرید. پس مقدار گران خریدن و گران فروختن به معنای یک راه حل همگانی منطقی نمی‌تواند در دسترس باشد.



چیزی علاوه بر هزینه تولید کالاهاست اما در حقیقت این سود ناشی از استثمار کارگران و درونی هزینه تولید است. به همین دلیل است که همواره در نظم سرمایه باید استثمار پایدار باشد تا سودی وجود داشته باشد و هیچ وقت دستمزد بالاتر از حد مشخصی نخواهد رفت. اما هر چقدر هم دستمزد افزایش پیدا کند باز هم باید کار پرداخت نشده‌ای باقی مانده باشد تا سرمایه‌داران از این قِبَل سودشان را تأمین کنند. و دقیقاً به همین دلیل است که مبارزه‌ای صرفاً برای افزایش دستمزد اگر در مسیر همبستگی سیاسی طبقه‌ی کارگر نباشد نخواهد توانست از محدوده‌ی مبارزه‌ای با محوریت چانه‌زنی با سرمایه‌دار به مبارزه‌ای علیه سرمایه‌داری تبدیل شود.

## حداقل دستمزد سال ۱۴۰۲

حال بیایید به بحث دستمزد سال جاری بپردازیم. مطابق هر سال چند هفته مانده به سال جدید شورای عالی کار تشکیل چند جلسه می‌دهد و در این جلسات سعی می‌کند تا دستمزدی را به‌عنوان حداقل پرداختی به کارگران مصوب کند. در این شورا وزیر کار، دو نفر از افراد به پیشنهاد او، سه نفر نماینده‌ی "کارفرمایان" یا همان سرمایه‌داران و سه نفر به اصطلاح نماینده‌ی کارگران حضور خواهند داشت. جلسات این شورا با حضور ۷ نفر به رسمیت شناخته می‌شود و با اکثریت آرا یعنی ۵ نفر هم مصوبات آن تصویب خواهند شد. این یعنی ۳ نماینده‌ی کارفرما به علاوه‌ی دو نماینده‌ی دولت که در حقیقت دولت سرمایه‌داران است می‌توانند در یک جلسه مصوبه‌ی مورد نظرشان را به راحتی تصویب کنند. نمایندگان کارگری نیز منتخب کانون عالی شوراهای اسلامی کار هستند که عملاً ایشان نیز باید از فیلترهای دولت سرمایه‌داران بگذرند و در حقیقت طبقه‌ی کارگر را نمایندگی نکرده و نمی‌کنند.<sup>۵</sup> امسال نیز همین شورای نمایشی که از آن هر مصوبه‌ای که خارج شده و خواهد شد علیه طبقه‌ی کارگر است جلسات خود را تشکیل داد و مصوب کرد که حداقل دستمزد چیزی در حدود ۲۰ درصد افزایش یابد و به

---

<sup>۵</sup> باید در این جا این نکته را نیز در نظر گرفت که نمایندگان حقیقی طبقه‌ی کارگر کسانی‌اند که از سیاست مستقل این طبقه دفاع می‌کنند و در راستای تحقق یافتن آن می‌کوشند، چه در رابطه با دستمزد و چه در رابطه با مبارزه‌ای سیاسی.

رقمی نزدیک به ۷ میلیون تومان برسد. تفاوت درصد تورم و درصد افزایش حقوق منجر به آب رفتن سبد معیشت کسانی خواهد شد که تولید جامعه را به دوش می‌کشند و کارهایی طاقت‌فرسا انجام می‌دهند. کارگرانی که تا پیش از این می‌توانستند با دستمزدشان حداقل‌هایی از رفاه را برای خود و خانواده‌شان تأمین کنند حالا دیگر قادر نخواهند بود حتی حداقل‌هایی را برای زیست تأمین کنند. گوشت و برنج کیلویی چند صد هزار تومانی کجا و حقوق ۷ میلیونی کجا! آن هم حقوقی که باید حق بیمه از آن کسر شود، البته اگر کارگر ما حق بیمه داشته باشد. حقوقی که باید بخش قابل توجهی از آن را در قالب اجاره‌ی خانه به صاحب خانه بدهد و با باقی آن علاوه بر رفت و آمد به محل کار، خورد و خوراک و پوشاک خود و خانواده‌اش و افراد تحت تکفل‌اش را هم تأمین کنند. در این میان دیگر مبلغی می‌ماند که هزینه درمان جسم و روان، در صورت نیاز، بشود؟ آیا مبلغی می‌ماند تا هزینه‌ی آموزش فرزندان طبقه‌ی کارگر شود؟ مسلماً خیر. و این بهایی‌ست که طبقه‌ی کارگر باید بپردازد تا سرمایه‌داران هر روز فربه و فربه‌تر شوند. حاکمیت سرمایه‌دارانه ایران سر هر چیزی که با هم به مشکل بخورند در یک موضوع مشترک‌اند: **استثمار کارگران**. فرقی ندارد ابراهیم ریسی بر سر کار باشد یا حسن روحانی؛ تفاوتی میان احمدی‌نژاد با خاتمی و رفسنجانی نیست وقتی همگی‌شان هر سال پای‌شان را بیش‌تر بر گرده‌ی طبقه‌ی کارگر فشار می‌دهند. برای نمونه نگاهی بیندازید به وزرای کار هر دولت. چه تفاوتی‌ست میان صفدر حسینی، وزیر کار دولت خاتمی، که کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر را از شمول قانون کار خارج کرد تا سرمایه‌داران همین حداقل دستمزد را هم در آن‌جا نپردازند با صولت مرتضوی که با وقاحت تمام چیزی حدود نصف تورم رسمی را به حقوق کارگران افزود. چه فرقی‌ست میان حسن روحانی که یک چهره‌ی امنیتی چون ربیعی را بر سر کار گذاشت تا اعتراضات کارگری را در نطفه خفه کند با ابراهیم ریسی که وزیر کارش بعد از استعفا به ریاست مناطق آزاد مشغول شد. مناطق آزادی که هدفی جز کشیدن شیره‌ی جان کارگران ندارند. اما بیایید موضوع را وارونه در نظر بگیریم. فرض کنید که اگر دستمزد سال ۱۴۰۲ به جای ۲۰ درصد، ۷۰ درصد افزوده می‌شد. آیا این روند کوچک‌ترین تغییری می‌کرد؟ همان‌طور که نشان دادیم دستمزد پושاننده‌ی استثمار است و در بهترین وضعیت هم باز استثمار را از

میان برنخواهد داشت چرا که اگر استثمار نباشد شیوهی تولید سرمایه‌داری‌ای هم نخواهد بود. پس افزایش دستمزد، نه سرمایه‌دار را دوست و حامی طبقه‌ی کارگر می‌سازد و نه دولت‌اش را!

مبارزه برای افزایش دستمزد تنها در صورتی می‌تواند گامی رو به جلو باشد که در این مسیر آگاهی و همبستگی طبقه‌ی کارگر نیز افزایش یابد. چه بسا سندیکاهایی که به منظور بالا بردن دستمزد بخشی از کارگران به اخراج بخشی دیگر رضایت دهند و چه بسا سندیکاهایی که برای به کار اشتغال داشتن تمامی کارگران یک کارخانه به کاهش دستمزدشان رضایت دهند. هیچ کدام از این حالت‌ها نمی‌تواند در بلند مدت نفع تاریخی طبقه‌ی کارگر را تأمین کند چرا که ایشان یا باید نظم سرمایه را از ریشه بزنند یا شیرهی وجودشان توسط بانیان این نظم مکیده خواهد شد.

\*\*\*

به عنوان مؤخره‌ای بر این یادداشت می‌بایست به بحث کمپین ۲۰-۱۰ پردازیم. این کمپین که چند سالی است توسط کارگران مرتبط با صنایع نفت و گاز پیگیری می‌شود بر این حق مسلم پافشاری می‌کنند که شرایط کاری و زیستی بهتری را برای خود و خانواده‌هایشان به ارمغان بیاورند. از جمله‌ی خواست‌های این کمپین می‌توان به حق ۱۰ روز مرخصی و بهبود شرایط خوابگاه‌های کارگری و ... اشاره کرد. کارگران در راه به دست آوردن این خواست‌ها با حفظ انسجام و همبستگی خود یک‌صدا مطالبه‌ای را فریاد زدند و برایش اعتصاب پشت اعتصاب راه انداختند. این همبستگی قطعاً می‌تواند بستری باشد برای اعتلای آگاهی طبقاتی کارگران. اما از این بستر تا آن آگاهی راه پر پیچ و خمی پیش روست. جامعه‌ی سرمایه‌داری یک کل به هم پیوسته است که در آن نمی‌توان یک جز را به تنهایی نشانه رفت؛ چرا که همان جز هم با قرار گرفتن در کلیت معنای متفاوتی پیدا خواهد کرد. از همین روست که پیگیری صرف همین مطالبات در افق بلندمدت نمی‌تواند طبقه‌ی کارگر را به جامعه‌ای برساند که در آن دیگر نه از سرمایه‌دار خبری باشد و نه خبری از کشیدن شیرهی جان کارگران. از آن گذشته این پیگیری

صرف در صورتی که نتواند مرز سیاسی خود را با جناح‌های مختلف سرمایه‌داری مشخص کند دور نخواهد بود که در کوتاه و یا بلندمدت خواسته یا ناخواسته در زمین بازی یکی از همین جناح‌ها بازی کند.

راکد ماندن یعنی مرگ و گندیدن؛ این گزاره در خصوص اعتصابات کارگری نیز صدق می‌کند. این اعتصابات گام مهمی در راستای رسیدن به هدف بزرگی هستند اما مترقی بودن‌شان در گرو جهشی سیاسی است تا طبقه‌ی کارگر بتواند سیاست مستقل و یکتای خود را در برابر جناح‌های مختلف سرمایه‌داران تأسیس کند.